

## ظهور و افول تشیع در مصر

### از فتح اسلامی تا پایان سفیانیان (۲۰-۶۴ هجری)

دکتر فیروز آزادی / استادیار دانشگاه فرهنگیان

#### چکیده

تشیع به‌مثابه همزاد اسلام، به‌وسیله شماری از صحابه و تابعین به مصر راه یافت؛ اما نفوذ و قدرت مخالفان شیعه، چالش مهمی در راه پیشرفت آن بود. قیام مسلمانان مصر بر ضد عثمان بن عفان، که به قتل او انجامید، از جمله فرصت‌هایی بود تا تشیع در آن سرزمین خود را نشان دهد و امام علی علیه السلام پس از به دست گرفتن خلافت اسلامی، والیان خود را در آنجا مستقر کند.

این نوشتار در پی آن است که نشان دهد، این حوادث نشانگر گسترش تشیع در مصر نبود. ریشه‌های نفوذ مخالفان شیعه و طرفداران «عثمانی - اموی»، که بر تبلیغات گسترده و قدرت نظامی متکی بود، در مصر عمیق‌تر بود؛ به‌گونه‌ای که شیعه در مصر، پس از تشکیل دولت اول اموی، تا مدت‌ها در درون خانه‌ها محصور شد و به خاموشی گرایید.

نگاشته پیش‌رو درصدد بررسی چگونگی پا گرفتن تشیع در مصر و علل افول آن در نیم‌قرن اول پس از فتح اسلامی است. نقد و بررسی متون تاریخی و برخی از نظرات پژوهشگران معاصر و تفسیر اسناد تاریخی بر اساس منابع موجود کتابخانه‌ای، رویکرد این مقاله برای یافتن پاسخ‌هایی به پرسش اصلی این نوشتار است.

**کیدواژه‌ها:** تشیع، مصر، امام علی علیه السلام، دولت اموی.

**مقدمه**

تشیع به مثابه پدیده‌ای مذهبی و اجتماعی، یکی از موضوعات مورد علاقه پژوهشگران تاریخ اسلام است. وضعیت تشیع و شیعیان در مصر، از فتح اسلامی تا پایان سفیانیان را می‌توان طی فرایندی به سه مرحله تقسیم کرد:

مرحله نخست از فتح اسلامی تا اواخر سال ۳۴ هجری است که می‌توان آن را دوران ریشه دوانیدن تشیع قلمداد کرد؛ مرحله دوم از اواخر سال ۳۴ که مصری‌ها بر ضد خلیفه وقت، عثمان بن عفان، قیام کردند آغاز می‌شود و تا سال ۳۸ هجری، که مصر به تصرف نیروهای اموی درآمد، ادامه می‌یابد. در این دوران، بیشتر مسلمانان مصر در زمره طرفداران امام علی علیه السلام شمرده می‌شدند.

مرحله سوم از زمان تصرف مصر به وسیله سفیانیان آغاز شده، تا پایان حکومت آنها در سال ۶۴ هجری ادامه می‌یابد. در این دوران، تشیع در مصر رو به خاموشی نهاد و شیعیان مصری، یا از بین رفتند یا به انزوای کامل کشانده شدند.

در این نوشتار، مفهوم شیعه بر کسی اطلاق می‌شود که به جانشینی بلا فصل علی علیه السلام پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد دارد. بنابراین، باید حساب کسانی را که پس از آغاز شورش مسلمانان بر عثمان، علی علیه السلام را مناسب‌ترین گزینه برای رهبری جامعه اسلامی می‌دانستند، جدا کرد. گفتنی است که تاریخ مصر در این دوره، در حقیقت تاریخ اعراب ساکن در آن سرزمین است و قبطی‌ها، ساکنان اصلی مصر، در تحولات سیاسی و اجتماعی خلافت اسلامی نقشی نداشته‌اند.

پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که «آیا در حدود نیم‌قرن اول ورود اسلام به مصر، تشیع در آن سرزمین پا گرفت یا خیر؟» نوشته حاضر بر این فرضیه استوار است که در این دوره خاص، طرفداری شمار بسیاری از مردم مصر از امام علی علیه السلام نشانگر اعتقاد همه آنها به «تفکر شیعی» نبود؛ بلکه آنان علی علیه السلام را مناسب‌ترین فرد از میان مسلمانان برای تصدی امر خلافت، می‌دانستند و با روی کار آمدن حکومت

اموی در مصر، این تفکر رفته‌رفته از میان مردمان آنجا رخت بربست. به بیان دیگر، بیشتر مصری‌ها در این روزگار، امام علی علیه السلام را برترین صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و شایسته‌ترین فرد برای رهبری مسلمانان می‌دانستند؛ اما شمار کسانی که به حقانیت آن حضرت برای در دست داشتن خلافت اسلامی پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان داشتند، اندک بود و به تدریج کمتر شد؛ تا جایی که در دوران حکومت سفیانیان، شیعیان هیچ نمودی نشان ندادند و چه بسا در حصار خانه‌ها محدود شدند.

با اینکه کتاب‌ها و مقالات بسیاری درباره موضوع این نوشتار، به‌ویژه در دهه‌های اخیر، نوشته شده، اما با شیوه تحقیق تاریخی، هنوز به‌طور کامل به آن پرداخته نشده است. بررسی و نقد پاره‌ای از جدیدترین تحقیقات، در قسمت بعدی این نوشتار آمده است. ویژگی مشترک پژوهشگرانی که تشیع مصر در سال‌های آغازین فتح اسلامی را موضوع پژوهش و تألیف خود قرار داده‌اند، این است که تسلط امام علی علیه السلام بر مصر در دوران خلافت، و طرف‌داری شمار فراوانی از مردم مصر از او را نشان‌دهنده گسترش تشیع در آن سرزمین می‌دانند؛ اما این نوشتار در پی آن است که بر اساس منابع موجود کتابخانه‌ای ثابت کند مردم مصر در آن دوره شیعه نشدند؛ بلکه علی علیه السلام را شایسته‌ترین فرد برای خلافت می‌دانستند.

نتایج این تحقیق شاید بتواند به روشن شدن بخشی از تاریخ تشیع در کشورهای اسلامی کمک کند. از آنجاکه تفکر شیعی در سده‌هایی از تاریخ مصر، در این سرزمین رسمیت یافته بود و مصری‌ها از لحاظ محبت اهل‌بیت علیهم السلام و برپایی برخی مراسم، نزدیک‌ترین مردمان از میان اهل سنت به شیعیان‌اند، ممکن است که پی‌گیری ریشه‌های این خصیصه‌های فرهنگی در صدر اسلام، پژوهشگران را در رسیدن به نتایج علمی یاری رساند. توجه به تاریخ شیعه، که امروزه در بیشتر محافل علمی جهانی رونق گرفته است، بر اهمیت پژوهش در تاریخ تشیع در سرزمین‌های اسلامی می‌افزاید. این نوشتار با شیوه توصیفی - تحلیلی و تفسیر اسناد تاریخی، درصدد پرتوافکنی به پرسش اصلی این تحقیق است.

### مصر پس از فتح اسلامی

مسلمانان فتح مصر را از سال نوزدهم هجری آغاز کردند و در سال بیستم به فرماندهی عمرو بن عاص به پایان بردند.<sup>۱</sup> (ابن عبدالحکم، ۱۹۲۰، ص ۸۸/الکندی، ۱۴۰۷، ص ۱۵) و عمرو بن عاص به عنوان نخستین والی مسلمان این سرزمین انتخاب شد. او پس از استقرار مسلمانان در شهر جدید اسلامی، فسطاط، (ابن عبدالحکم، ۱۹۲۰، ص ۹۱) تا سال ۲۳ در مقام خود باقی بود؛ اما با روی کار آمدن عثمان بن عفان، خلیفه سوم برادر رضاعی خود، (ابن عبدالبراندلسی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۵۰) عبدالله بن سعد بن ابی سرح را به ولایت مصر گماشت. امیر جدید در سال ۳۵ هجری، پس از شورش شماری از مسلمانان در مصر به سرپرستی محمد بن ابوحذیفه، از مصر اخراج شد (ابن تغری بردی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۹۱ و ۹۲) و مسلمانان برای اصلاح رفتار خلیفه، به مدینه رفتند. (طبری، ۱۳۶۲، ج ۶، ص ۲۲۲۷) پس از قتل عثمان به دست شورشیان مسلمان، که بیشتر آنها مصری بودند، (یعقوبی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۷۲) مردم مصر با پافشاری، خواهان زمامداری علی علیه السلام شدند. (طبری ۱۳۶۲، ج ۶، ص ۲۲۶۲)<sup>۲</sup>

۱. درباره سال فتح مصر و نوع گشودن آن، که با عنوه (نبرد نظامی) بود یا صلح و قرارداد دوسویه، بین مورخان و گزارشگران اختلاف نظر وجود دارد. سال هفده تا ۲۳ هجری در گزارش‌ها و منابع گوناگون، سال فتح مصر ذکر شده است؛ اما به نظر می‌رسد، صحیح‌ترین روایت این است که مسلمانان از سال ۱۹ هجری کار فتح را آغاز کردند و در سال بیستم هجری آن را به پایان بردند. (مقریزی، بی تا، ج ۱، ص ۲۸۸/ طبری، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۵۸۱) عجیب است که یک محقق ارجمند و پرکار تاریخ اسلام و تشیع، سال ۲۴ هجری را سال فتح مصر، نوشته است. (جعفریان، ۱۳۸۹، ص ۵۳۹)

۲. همه گزارش‌ها از گرایش مصری‌ها به علی علیه السلام حکایت دارند. آن حضرت نیز هنگامی که محمد بن ابوبکر را به امارت مصر فرستاد، خطاب به او فرمود: «... تو را برای فرمانروایی، به جایی می‌فرستم که نزدیک‌ترین افراد به من هستند. آنان مردم مصرند...» (طبری، ۱۳۶۲، ج ۶، ص ۲۴۹۳) ابن ابی‌الحدید، ۱۳۶۹، ج ۳، ص ۲۰۳ و ۲۰۴)

در آغاز خلافت امام علی علیه السلام محمد بن ابوحذیفه حکومت مصر را در دست داشت. (ابن تغری بردی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۹۴)<sup>۳</sup> پس از پایان گرفتن کار وی، امام علی علیه السلام در سال ۳۷ هجری، قیس بن سعد بن عباده را به ولایت مصر گماشت؛ (ابن هلال ثقفی کوفی، ۱۳۷۱، ص ۷۴) اما او بر اثر خدعه و نیرنگ معاویه برکنار شد و محمد بن ابوبکر به مصر اعزام گردید. (بلاذری، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۴۰۵)<sup>۴</sup>

والی جدید با شورش جمعی از مسلمانان مصری که به «عثمانی» معروف بودند، روبه‌رو شد. آنان سه بار لشکریان محمد بن ابوبکر را شکست دادند. (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۶۹، ج ۳، ص ۲۲۵) پس از وخیم شدن اوضاع عراق و دیگر سرزمین‌های اسلامی بر اثر توطئه‌های معاویه، وضعیت محمد بن ابوبکر در مصر بدتر شد. سرانجام با آمدن لشکریان اموی به فرماندهی عمرو بن عاص و همراهی و کمک عثمانی‌های مصر، دو هزار نفر از یاران محمد در جنگ معروفی به نام «مسناه» کشته شدند و خود نیز دستگیر شد و به قتل رسید. (ابن هلال ثقفی کوفی، ۱۳۷۱، ص ۱۰۴ / طبری، ۱۳۶۲، ج ۶، ص ۲۶۲۲)

مصر از صفر سال ۳۸ هجری و دو سال پیش از تشکیل دولت اموی، در قلمرو سفیانیان قرار گرفت. والیان این سرزمین تا سال ۶۴ هجری عبارت بودند: از عمرو بن عاص (۳۸ تا ۴۳)؛ عتبه بن ابوسفیان (۴۳ تا ۴۴)؛ عقبه بن عامر جهنی (۴۴ تا ۴۷)؛ مسلمة بن مخلد انصاری (۴۷ تا ۶۲) و سعید بن یزید ازدی (۶۲ تا ۶۴). (مقریزی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۰۱ / ابن تغری بردی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۱۶۱ / ابن ظهیر، ۱۹۶۹، ص ۳۱)<sup>۵</sup>

۳. مورخان مصری، او را در سلسله والیان مصر نیاورده‌اند؛ ولی او حدود یک سال بر مصر مسلط بود. (در صفحات بعدی درباره آن بحث می‌شود).

۴. مالک اشتر نخعی نیز پس از آنکه کار حکومت مصر بر محمد بن ابوبکر تباه گردید، از جانب علی علیه السلام برای تمشیت امور و فرمانروایی آن سرزمین فرستاده شد؛ اما پیش از رسیدن به مصر، در سرزمین قُلزُم با توطئه معاویه مسموم گردید. (ابن هلال ثقفی کوفی، ۱۳۷۱، ص ۹۴ و ۹۵)

۵. والیان مصر را مورخان معروف دیگری چون طبری، یعقوبی، ابن اثیر، ابن کثیر و مسعودی، به اسامی و ترتیبی متفاوت آورده‌اند؛ ولی نزدیک‌ترین ترتیب‌بندی والیان مصر به حقیقت را مورخان مصری به همان صورتی که گفته شد، ذکر کرده‌اند.

### گزارش‌های منابع اصلی دربارهٔ تشیع در مصر

به نظر می‌رسد برای رسیدن به تحلیلی درست از وضعیت تشیع در مصر، نقد و بررسی منابع اصلی از منظر موضوع، نوشتار حاضر را در کسب نتایج علمی یاری می‌رساند.

قدیمی‌ترین منبع تدوین‌شده دربارهٔ تاریخ مصر پس از اسلام، که به دوران کنونی رسیده، کتاب **فتوح مصر و اخبارها**، اثر ابن عبدالحکم (م ۲۴۷) است. در کتاب او نه تنها خبری از شیعیان مصری ارائه نشده، بلکه اطلاعات آن دربارهٔ والیان امام علی علیه السلام در مصر، اندک و ناقص است. برای نمونه: امارت قیس بن سعد بن عباده از جانب علی علیه السلام را تا سال ۳۸ هجری می‌داند و گزارشی از امارت محمد بن ابوبکر ارائه نمی‌دهد. (ابن عبدالحکم، ۱۹۲۰، ص ۲۷۳)

کتاب مهم دیگر تاریخ مصر در عصر اسلامی، **کتاب الولاة**، نوشتهٔ الکندی (م ۳۵۰) است. وی نیز از به کار بردن لفظ شیعه دربارهٔ طرفداران علی علیه السلام در مصر خودداری می‌کند. (الکندی، ۱۴۰۷، ص ۲۹ و ۳۰)

مقریزی (م ۸۴۵) تنها مورخ مهم مصری است که در کتاب خود به نام **خطط** با کاربرد لفظ «شیعیان»، گزارش‌هایی دربارهٔ وضعیت آنها در آن روزگار ارائه می‌دهد؛ اما گزارش‌های او نیز نمی‌تواند وضعیت شیعیان را به‌خوبی روشن کند. او می‌نویسد: «مخالفان علی علیه السلام پس از بیعت با او گروه اندکی بودند». (مقریزی، بی‌تا، ج ۱، ص ۷۴ و ۷۵) از خلال گزارش‌های دیگر مورخان آشکار می‌شود که قدرت و نفوذ آنها زیاد بوده است؛ به‌گونه‌ای که سرانجام با کمک نیروهای اموی، بر مصر مسلط شدند. وی در جایی دیگر می‌نویسد: «وقتی علی علیه السلام به قتل رسید و معاویه در حکومت خود استقرار یافت، سربازان و اشراف مصر، عثمانی بودند؛ اما بسیاری از مردم از دوستداران علی علیه السلام به شمار می‌رفتند». (همان، ج ۱، ص ۱۵۱) البته مشخص نیست مراد مقریزی از مردم چه کسانی‌اند؟ اگر منظور او مردم مسلمان عرب است، در آن دوره تقریباً

عرب‌ها سپاهی بودند؛ هیچ گزارش یا نشانه‌ای هم از گرایش نومسلمانان قبطی به تشیع در دست نیست. از سوی دیگر، خود مقریزی در گزارش علت و چگونگی تصرف مصر به وسیله مروان بن حکم در پایان حکومت سفیانیان می‌نویسد: «مردم مصر در ظاهر طرف‌دار ابن زبیر و در دل دوستدار و حامی امویان بودند.» (مقریزی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۱۱) دیگر مورخان مصری نیز به علاقه قلبی مصری‌ها به امویان در آن روزگار اشاره دارند. (ابن تغری بردی، ۱۴۱۳، ج ۵، ص ۲) وی در کتاب دیگر خود با نام **البيان و الاعراب عما بأرض مصر من الاعراب**، چگونگی استقرار عرب‌ها در مصر و تأثیر آنها بر قبطیان را بیان کرده و به ریشه‌های گروه مصری‌ها به اسلام اشاره نموده است؛ (مقریزی، ۱۹۶۱، ص ۵۲ و ۶۷) اما از حضور شیعیان در این سرزمین تا پایان سفیانیان گزارشی ندارد.

دیگر مورخ مشهور مصری، ابن تغری بردی (م ۸۷۴) نیز در گزارش حوادث سال‌های خلافت علی رضی الله عنه و سفیانیان، درباره وجود و یا عدم تشیع در مصر مطلبی ندارد. (ابن تغری بردی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۸-۱۶۰)

منابع عمومی تاریخ اسلام اطلاعات بیشتری درباره تشیع در عراق و حجاز دارند؛ اما گزارش‌های آنها درباره تشیع در مصر تا سال ۶۵ هجری، پراکنده است و بیشتر به شرح قیام مصری‌ها در برابر عثمان پرداخته‌اند. یعقوبی (م ۲۸۲)، به نقش عمروعاص - نه سران مشهور به شیعه - در تحریک مردم مصر بر ضد عثمان اشاره دارد (یعقوبی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۲۲۶۱) و درباره طرف‌داری مصری‌ها از امام علی رضی الله عنه و واسطه قرارداد او برای حل مشکلات، (همان، ج ۶، ص ۲۲۲۹) توضیح داده است.

ابن اعثم کوفی، (م نیمه نخست قرن چهارم) در کتاب خود، **الفتوح**، صفحات پرشماری را به شورش مصری‌ها در سال ۳۴ و ۳۵ هجری اختصاص داده است. (ابن اعثم، ۱۳۷۲، ص ۳۶۵ تا ۳۸۲) ابن هلال ثقفی کوفی، (م ۲۸۳) در بخشی از اثر خود با عنوان **خبر مصر**، وضعیت داخلی مصر و ارتباط آن با خلافت اسلامی را در دوران

خلافت علی علیه السلام تا از دست رفتن این سرزمین در دوره محمد بن ابوبکر آورده است. (ابن هلال ثقفی، ۱۳۷۳، ص ۷۰-۹۲) محتوای این کتاب، با وجود اهمیت آن از نظر دیرینگی و محدود بودن حوزه گزارش، روشن نمی‌کند که در دوره خلافت علی علیه السلام آیا بیشتر مردم تفکر شیعی داشتند یا خیر؟

منابع فرقه‌شناختی نیز هنگامی که به تشیع به مثابه یک فرقه اسلامی می‌پردازند، به وجود شیعیان مصری در آن دوره اشاره‌ای ندارند. (اشعری قمی، ۱۳۶۱، ص ۳-۸ / نوبختی، ۱۳۵۵، ص ۳-۱۰ / شهرستانی، بی تا، ج ۱، ص ۱۷۳ / الاشعری، ۱۳۶۲، ص ۱۳-۴۰) از سوی دیگر، هیچ نوشته تاریخی از مورخان و نویسندگان مصری درباره تشیع در آن روزگار وجود ندارد. (جعفریان، ۱۳۷۶، مقدمه) حتی یکی از نویسندگان شیعی مذهب مصری، که تاریخ شیعه و امامان معصوم علیهم السلام را تا دوران امام صادق علیه السلام نوشته است، مطلبی درباره وجود تشیع و شیعیان مصری در صدر اسلام ندارد. (قاضی نعمان، ۱۴۰۹ق. ص ۲۰-۴۰) نویسنده کتاب الفهرست که شیعه بودن وی مسلم است، (ابن ندیم، ۱۳۸۱، مقدمه و ص ۲) بحثی مفصل درباره فرقه‌ها شیعه و تألیفات شیعیان دارد. (همان، ص ۳۲۶-۳۴۲) از گزارش‌های او چنین استنباط می‌شود که تشیع در نیم‌قرن اول پس از فتح مصر، در این سرزمین نمودی نداشته است.

از بهترین نمونه‌های منابع و متون برای پی‌گیری موضوعاتی چون تشیع در یک دوره، کتاب‌های جغرافیای تاریخی است. بررسی محتوای این کتاب‌ها نشان می‌دهد که تشیع در نیم‌قرن اول پس از فتح مصر، در این سرزمین ریشه ندوانده بود.

قدیمی‌ترین کتاب جغرافیایی که به دوران ما رسیده، کتاب البلدان یعقوبی (م ۲۸۲) است. نویسنده که فردی شیعی است و مدت مدیدی در مصر اقامت داشت، در این کتاب درباره گروه مصری‌ها به اسلام بحث می‌کند. (یعقوبی، ۱۳۴۷، ص ۱۱۸) وی در جایی، از شیعیان عثمان بن عفان در قرن سوم هجری در «ایله» یاد می‌کند؛ (همان ص ۱۲۳) ولی به حضور شیعیان در مصر اشاره‌ای ندارد. به نظر می‌رسد، اگر در



دهه‌های اول فتح اسلامی در مصر شمار قابل توجهی شیعه وجود داشت، یعقوبی در این کتاب و کتاب تاریخ خود گزارش آنها را ارائه می‌داد.

ابن خردادبه (م ۳۰۰) در کتاب خود به بحث و بررسی وجه تسمیه مصر و تبارشناسی نژاد قبطیان می‌پردازد؛ (ابن خردادبه، ۱۳۷۱، ص ۷۴ و ۷۵) ولی خبری درباره تشیع در مصر ندارد.

ابن رسته در کتاب خود (نگاشته در سال ۳۱۰)، بیش از دیگر نویسندگان کتاب‌های جغرافیای تاریخی، به تاریخ تشیع توجه دارد. وی اسامی شیعیان معروف عصر صحابه را آورده و به انواع فرق شیعه اشاره کرده است؛ (ابن رسته، ۱۳۶۵، ص ۲۶۵ تا ۲۶۷) اما در کتاب او گزارشی مبنی بر فعالیت شیعیان مصری در آن دوره نیست. کتاب ابوزید احمد بن سهل بلخی (م ۳۲۲)، که آغازگر سبکی نو در جغرافیانگاری در بین مسلمین است، درباره تاریخ مصر و تشیع این سرزمین مطلب مهمی ندارد؛ اما کتاب او الگویی برای دیگر نویسندگان مسلمان همچون اصطخری و ابن حوقل بود. جیهانی هم ضمن توضیح مسائل جغرافیایی مصر و اشاره به برخی رخدادهای تاریخی این سرزمین (جیهانی، ۱۳۶۸، ص ۷۰) خبری درباره تشیع مصر ندارد. در کتاب **حدود العالم** (نگاشته در سال ۳۷۲) محصولات برخی از شهرهای مصر و انواع معادن آنجا و دیگر ویژگی‌های این سرزمین به اختصار بیان شده است؛ ولی به تشیع در آنجا اشاره ندارد.

اصطخری (م ۳۶۴) گزارشی از اوضاع مصر ارائه می‌دهد. (اصطخری، ۱۳۴۷، ص ۵۱-۵۸) ابن حوقل نیز در اثر خود، بیش از اصطخری به اوضاع مصر می‌پردازد؛ با این حال، هیچ‌یک از آن دو مطلبی درباره تشیع ندارند.

کتاب **احسن التقاسیم** که در قرن چهارم نوشته شده است، ضمن برشمردن وضعیت جغرافیایی مصر، به روابط مسلمانان و مسیحیان آنجا اشاره می‌کند؛ (مقدسی، ۱۳۶۱، ص ۹۰ از ۲۵۸) اما درباره تشیع در آن سرزمین مطلبی ندارد. جغرافی‌دان و عالم

بزرگ قرن هفتم، در کتاب معروف **معجم البلدان** اطلاعات باارزشی دربارهٔ راه‌ها، شهرها و روستاهای مصر آورده است؛ به‌گونه‌ای که یکی از محققان بر اساس اطلاعات وی کتابی در جغرافیای مصر در سده‌های ششم و هفتم هجری نگاشته است. (عبدالمعین الشامی، ۱۴۰۸) بررسی کتاب او نشان می‌دهد که تشیع در مصر، در دورهٔ مورد تحقیق این نوشتار پا نگرفته است.

نمونه‌ای دیگر از کتب جغرافیای تاریخی، **نخبة الدهر فی عجایب البرّ و البحر**، نوشتهٔ انصاری دمشقی (م ۷۲۷) است. این کتاب در مقایسه با کتاب‌های دیگر اطلاعاتی مفصل‌تر دربارهٔ مصر دارد و حتی مباحث مورد مناقشهٔ مورخان در مصر را مانند بحث کیفیت فتح مصر، مطرح کرده است؛ (انصاری دمشقی، ۱۳۸۲، ص ۳۶۰-۳۷۰) با این حال، در این کتاب نیز نمی‌توان گزارشی را دربارهٔ تشیع در آن دوره یافت. دیگر کتب جغرافیایی نیز، همانند نمونه‌های یادشده، گزارشی بیش از منابع تاریخی دربارهٔ وجود تشیع در بین مصری‌ها ندارند و بررسی یکایک آنها موجب اطالۀ کلام می‌شود.

از طریق منابع **انساب** نیز می‌توان به پی‌جویی تشیع در سرزمین‌هایی همچون مصر پرداخت. بدیهی است اگر شمار قابل توجهی شیعه در سرزمینی حضور می‌داشتند، این‌گونه منابع گزارشی از آنها را ارائه می‌دادند یا دست‌کم برخی از بزرگان، شیوخ و اهل علم و فرهنگ را معرفی می‌کردند. بررسی این منابع نیز دلیلی دیگر بر اثبات فرضیهٔ این مقاله است؛ زیرا این کتاب‌ها نیز ضمن بررسی و گزارش انساب و پاره‌ای اطلاعات دیگر دربارهٔ شماری از مصری‌ها، نمونه‌هایی از افراد شیعه‌مذهب این سرزمین را ذکر نکرده‌اند. (ابن کلبی، بی‌تا، ص ۱۲۴-۲۶۸ / ابن حزم اندلسی، ۱۴۱۸، ص ۱-۱۷) مطالب آنها دربارهٔ صحابیانی که در مصر، به تشیع شهرت داشته باشند با اندکی تفاوت، مانند دیگر کتاب‌های تاریخی است. برای نمونه، در کتاب **انساب الاشراف**، که جنبهٔ تاریخی آن بر نسب‌شناسی می‌چربد، اطلاعات بیشتری

درباره جنبش مصری‌ها برضد عثمان و طرف‌دارای آنها از علی علیه السلام وجود دارد؛ ولی محتوای این کتاب نیز نشان می‌دهد که خیزش مصری‌ها در این عصر، با خشونت و سیاست امویان به افول گرایید.

یکی دیگر از کتاب‌های نسب‌شناسی، کتاب معروف الانساب سمعانی (م ۵۶۱) است. او اطلاعات خود را درباره اعراب ساکن در مصر، از کتابی که اصل آن موجود نیست، برگرفته است. نویسنده این کتاب عبدالرحمن بن یونس است که نسب قبایل عرب و شرح حال مختصری از آنها را ذکر کرده است. سمعانی هم در کتاب خود، ضمن اشاره به نسب و حتی مذهب خاص شماری از مصری‌ها، (السمعانی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۱۳۵؛ ج ۳، ص ۳۴۳ و ج ۵، ص ۳۳۴) از هیچ فرد مصری در دوران پس از تشکیل دولت اموی با عنوان «شیعه» نام نبرده است.

بررسی کتاب‌های نسب‌شناسی نویسندگان شیعه‌مذهب نیز این مطالب را تأیید می‌کند که پس از تسلط معاویه بر مصر تا پایان دوران سفیانیان، گروه یا فردی که به شیعه معروف باشد، در این سرزمین نمودی نداشت.

نمونه این کتاب‌ها اخبار الزینبات عبیدلی است که به ورود برخی از اهل بیت علیهم السلام به مصر اشاره می‌کند؛ اما از گزارش‌های او شیعه بودن شماری از مصری‌ها استنباط نمی‌شود. (عبیدلی، بی تا، ص ۱۴۶)

در کتاب‌های تراجم، اطلاعاتی درباره صحابه‌ای که به تشیع معروف‌اند، آمده است. برخی گزارش‌های آنها خواننده را به این باور نزدیک می‌کند که طرف‌داران عثمانی - اموی در مصر بانفوذتر و قدرتمندتر از صحابه شیعه بودند. (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۵، ج ۶، ص ۹۲ و ۹۳) پژوهشگر با بررسی کتاب‌هایی دیگر از این دست، مانند الاستیعاب ابن عبدالبر اندلسی و اسد الغابة فی معرفة الصحابه ابن اثیر، همین برداشت را به حقیقت نزدیک‌تر می‌بیند.

فرهنگ‌نامه‌ها و تراجم نیز به فراخور بحث درباره اشخاص، به گرایش‌های مذهبی آنها نیز توجه دارند. برای نمونه، در کتاب **وفیات الاعیان**، که در نیمه دوم قرن هفتم در قاهره نوشته شده، (ابن خلکان، ۱۳۶۷، مقدمه) و به شرح حال حدود ۸۵۰ نفر پرداخته است، نمی‌توان شواهد و مطالبی تازه‌تر و بیشتر از کتاب‌های تاریخی درباره فعالیت شیعیان مصری در آن دوران به دست آورد.

صَفَدی (م ۷۶۴) که کتابش را در ادامه **وفیات الاعیان** نگاشته، برخلاف ابن خلکان، شرح حال رسول خدا ﷺ، خلفا، صحابه و تابعین را نیز آورده است؛ اما در کتاب او نیز نمی‌توان چیزی بیش از آنچه در کتاب‌های دیگر درباره فعالیت شیعیان مصری آمده است، به دست آورد.

معروف‌ترین نوشته از نوع «طبقات» که مطالبش محدوده زمانی موضوع این نوشتار را پوشش می‌دهد، کتاب **طبقات الکبری** است. نویسنده ضمن توضیح تراجم صحابه و تابعینی که به مصر آمده‌اند، گزارش‌هایی درباره والیان و شماری از بزرگان مصر در آن دوره ارائه می‌دهد؛ (ابن سعد، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۱۵۱؛ ج ۳، ص ۸۵ و ج ۴، ص ۲۵۴) اما مطالب کتاب او در مقایسه با تواریخ عمومی و کتب تاریخ محلی مصر، نکته جدیدتر و بیشتری درباره تشیع ندارد.

با بررسی کتاب‌های جغرافیای تاریخی، نسب‌شناسی و تراجم مربوط به تاریخ مصر، این نتیجه به دست می‌آید که تشیع در این سرزمین، پس از فروغی کوتاه رو به افول نهاد. شیعیان مصری، پس از تشکیل دولت اموی تا آن حد از بین رفتند که تقریباً هیچ گزارشی از آنها در کتاب‌ها نیامده است.

### تشیع مصر تا سال ۶۴ هجری در منابع پژوهشی

به نظر می‌رسد برای کسب نتایج علمی و رسیدن به پاسخی مناسب برای پرسش اصلی، و اثبات فرضیه این نوشتار، بررسی و نقد پاره‌ای از پژوهش‌های جدید، ضرورت داشته باشد.

برخی از پژوهشگران معاصر، با استفاده از کتاب‌های تاریخی و متون غیرتاریخی و برخی از قراین و اسناد دیگر، از «شیعیان مصری» و شمار فراوان آنها در آن روزگار یاد می‌کنند و معتقدند که تشیع در همان زمان فتح اسلامی در مصر شکل و با آغاز خلافت علی علیه السلام اوج گرفت؛ هرچند در دوره سفیانیان، این آتش فروزان خاموش شد؛ اما شیعیان به صورت مخفی و با شیوه تقیه در آن سرزمین حضور داشتند. درباره موضوع مورد بحث در این نوشتار، محققان و نویسندگان معاصر، از چند دیدگاه به تحلیل این فرایند پرداخته‌اند.

شماری از پژوهشگران بر این عقیده‌اند که تشیع به علت ورود صحابه‌ای که به ولای علی علیه السلام مشهور بودند، در مصر رواج یافت. (جعفریان، ۱۳۸۹، ص ۵۳۵)<sup>۶</sup> اما درباره اینکه حضور این صحابه موجب گرایش چه تعداد از مصری‌ها به تشیع شد و آثار آن تا چه زمانی ادامه داشت، نمی‌توان قاطعانه اظهار نظر کرد. در مصر، هنگام فتح، صحابه بسیاری شرکت داشتند که شماری از آنها به دوستان علی علیه السلام معروف بودند؛ از جمله: مقداد بن الاسود؛ ابوذر غفاری؛<sup>۷</sup> ابورافع مولی رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ ابویوب انصاری و عبادة بن صامت. (ابن عبدالحکم، ۱۹۲۰م، ص ۶۲)

البته حضور این صحابه در مصر، در گسترش تشیع بی‌تأثیر نبوده است؛ اما به نظر می‌رسد طرف‌داران تفکر عثمانی، که پس از فتح رفته‌رفته به «اموی» تبدیل شدند، حضوری پررنگ‌تر در مصر داشت. افرادی مانند معاویه بن حُدیج کندی، مَسَلَمَة بن مُخَلد انصاری، عُبَّه بن عامر جُهَنی و مهم‌تر از همه، عمرو بن عاص فرمانده

---

۶. نویسنده محترم، علل دیگر گروه مردم مصر به تشیع را آمدن حضرت زینب علیها السلام و دیگر علویان به مصر می‌داند. (جعفریان، ۱۳۸۹، ص ۵۴۰)

۷. حضور ابوذر غفاری، از مشهورترین منتقدان عثمان بن عفان، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. او در شهر فسطاط، منزلی را برای اقامت خود بنا کرد که پس از فوت وی به فرزندانش به ارث رسید و سپس عبدالعزیز بن مروان، والی مصر، آن را خرید. (ابن دُقْماق، بی‌تا، ص ۷)

مسلمانان، (مقریزی، بی‌تا، ج ۲، ص ۸۵) از سران، کارگزاران و اشراف مصری بودند که مخالفت‌های آنها با علی علیه السلام و تشیع مشهور است.

تودهٔ مسلمانان مصر، بیشتر تحت نفوذ و اندیشهٔ این افراد بودند؛ با این حال، شخصیت طرفداران تفکر شیعی، در مصر اثرگذار بوده است و موجب بروز رخدادهایی مانند شورش مصری‌ها برضد عثمان گردید.

اگر چنان‌که برخی محققان معتقدند، اصطلاح تشیع و شیعه به معنای یاران و دوستداران علی علیه السلام، از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله به کار می‌رفته است، (مظفر، ۱۳۶۸، ص ۳۴/ طباطبایی، ۱۳۵۴، ص ۲۸/ مغنیه، ۱۳۶۰، ص ۲۰/ زین‌عاملی، ۱۳۷۰، ص ۳۲ و ۳۴/ السبحانی، ۱۴۱۳، ص ۷ و ۸) پس باید این اندیشه توسط کسانی که به آن متصف بوده‌اند، هنگام فتح مصر به این سرزمین آمده باشد؛ اما روشن است که درصد فراگیری آن محدود بوده است.

دستهٔ دیگری از محققان، معتقدند که تشیع در مصر، هنگامی پا گرفت که برخی از صحابه از طرف خلیفهٔ سوم، عثمان بن عفان، به این سرزمین رفتند. (امین، ۱۹۵۸، ص ۲۱۳/ مغنیه، ۱۳۶۰، ص ۲۵/ مظفر، ۱۳۶۸، ص ۲۶۰)

عثمان در سال ۳۴ هجری، جماعتی از صحابه را برای بررسی اوضاع و پی‌گیری علت نارضایتی مردم مصر از والی آنجا، عبدالله بن سعد بن ابی‌سرح، به آن سرزمین فرستاد. آنان پس از چندی برگشتند؛ ولی عمار بن یاسر در میان آنها نبود. برخی پنداشتند که او کشته شده است؛ اما والی مصر به خلیفه گزارش داد که عمار شماری از مصری‌ها را به سوی خویش کشانده است و برضد خلیفه تبلیغ می‌کند. (طبری، ۱۳۶۲، ج ۵، ص ۲۰۹۹) از میان مورخان مصری، تنها مقریزی به حضور عمار یاسر در روزگار عثمان اشاره دارد؛ (خطط، بی‌تا، ج ۲، ص ۸۵) ولی دیگر مورخان مصری، سران شورش مصر را محمد بن ابوحذیفه و محمد بن ابوبکر می‌دانند. (الکندی، ۱۴۰۸، ص ۱۹/ ابن تغری بردی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۸۰)

از گزارش‌های مورخان روشن می‌شود که حضور عمار یاسر در مصر، عاملی مهم در قیام مصری‌ها بر ضد عثمان بود؛ اما باز این پرسش مطرح می‌شود که آیا قیام مردم مصر رنگ‌وبوی شیعی داشت یا برخاسته از روح عدالت‌خواهی مردم برای مقابله با اقدامات تبعیض‌آمیز خلیفه و عمال او بود؟ به نظر می‌رسد قیام مصری‌ها، که طرف‌دار علی علیه السلام بودند در وهله نخست، برای اصلاح برنامه‌های خلافت، (طبری، ۱۳۶۲، ج ۵، ص ۲۰۹۹ و ج ۶، ص ۲۲۲۳/ ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۲، ص ۳۷۳) و در مرتبه بعد، برای سپردن زعامت مسلمین به بهترین صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام بود.<sup>۸</sup>

جمع دیگری از محققان، قیام محمد بن ابوحذیفه در مصر را قیامی در راستای تشیع تفسیر می‌کنند. (جلیلی، ۱۳۸۱، ص ۶۲/ صالح الوردانی، ۱۹۹۳، ص ۱۲) وی که پسردایی معاویه و فردی از بنی‌امیه به‌شمار می‌رفت، (ابن اثیر، بی تا، ج ۵، ص ۸۳) مهم‌ترین رهبر شورشیان مصری بود. او جانشین والی مصر را اخراج کرد و خود حکومت مصر را در دست گرفت. (بلادری، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۳۸۹) با وجود این، مورخان مصری او را در سلسله‌الیمان مصر نیاورده‌اند. (الکندی، ۱۴۰۷، ص ۱۸/ ابن تغری بردی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۹۴) هیچ سندی مبنی بر تأیید یا رد حکومت او بر مصر از جانب امام علی علیه السلام وجود ندارد. حتی پس از گرفتاری او و یارانش به دست معاویه، (الکندی، ۱۴۰۷، ص ۱۹) آن حضرت برای خلاص کردن وی و کمک به او تلاش نکرده است. در منابع تاریخی نیز به

---

۸. در آن روزگار، اعتراض به عثمان دلیل بر گرایش شیعی نبوده است؛ زیرا افرادی مانند عمروعاص نیز از مخالفان عثمان بودند. عمروعاص به این دلیل که عثمان «بنی‌امیه را برگردن مردم سوار کرده است»، به شدت به وی اعتراض می‌کرد. (ابن اثیر، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۶۸۶) وی حتی نقشه قتل عثمان را به خود نسبت می‌داد؛ چنان‌که پس از شنیدن خبر قتل عثمان گفت: «من ابو عبدالله‌ام. اگر کاری را شروع کنم، به خون ختم می‌شود». (همان، ج ۴، ص ۱۷۰۵) برخی از پژوهشگران علت اصلی قیام مصری‌ها بر ضد عثمان را تحریکات عمرو بن عاص می‌دانند و کار او را نقشه‌ای حساب‌شده و از روی زیرکی خاص تلقی می‌کنند. (کاشف، ۱۹۸۸، ص ۷۴)

شیعه بودن محمد بن ابوحذیفه اشاره نشده است. به نظر می‌رسد باید اقدامات او را در راستای عدالت‌خواهی و اصلاح‌طلبی قلمداد کرد.

شماری از پژوهشگران، حکومت قیس بن سعد بن عباد و محمد بن ابوبکر بر مصر از جانب امام علی علیه السلام را دلیل بر گرایش بیشتر مردم مصر به آن حضرت ذکر کرده‌اند؛ زیرا معتقدند که «این دو، از دوستان ارکان علی علیه السلام و مروج اندیشه شیعه بودند». (مظفر، ۱۳۶۸، ص ۲۵۸ / المرغی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۳) در این باره دو نکته قابل توجه است: یکی اینکه مدت حکومت آنها کمتر از سه سال بود؛ (ابن هلال ثقفی، ۱۳۷۱، ص ۷۴-۱۰۶) دوم اینکه حکومت آنها بر مصر، با تسلط کامل بر همه مردم همراه نبود و گروه مخالفان علی علیه السلام که در منطقه «خربتا» ساکن شدند، (ابن تغری بردی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۹۸) از چنان قدرت و نفوذی برخوردار بودند که سه بار سپاهیان محمد بن ابوبکر را شکست دادند (الکندی، ۱۴۰۷، ص ۲۲) و سرانجام توانستند موجب تسلط معاویه بر مصر شوند. (ابن هلال ثقفی، ۱۳۷۱، ص ۱۰۴)

شماری از محققان با اشاره به گزارش مورخانی چون طبری، نقش عبدالله بن سبأ ملقب به ابن سودا را در ترویج عقاید شیعی در سرزمین‌های اسلامی، به‌ویژه مصر، از همه بیشتر می‌دانند. (کاشف، ۱۹۸۸، ص ۷۲ / نصار، ۱۴۰۰، ص ۱۲ و ۱۳)

در این باره باید گفت که برخی از پژوهشگران وجود او را انکار کرده، او را یکی از صحابه ساختگی به شمار می‌آورند، (عسکری، ۱۳۶۵، ص ۳۸) و جمع دیگری نقش او را در پیدایش تفکرات تشیع، بی‌تأثیر می‌دانند. (جعفریان، ۱۳۷۳، ص ۱۵۶ و ۱۰۷) با توجه به گزارش‌های نامنظم و پراکنده درباره نام و عملکرد او در منابع تاریخی چون تاریخ طبری، (۱۴۰۸، ج ۲، ص ۶۵) تجارب الامم، (مسکویه رازی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۴۱۷) و تاریخ کامل، (ابن اثیر، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۶۸۴) و گزارش قتل او به دستور علی علیه السلام به دلیل ابراز عقاید غلوآمیز (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۱۰۶) و ترویج تفکر رجعت، (مقریزی، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۷۵) می‌توان چنین پنداشت که فردی به نام عبدالله بن سبأ که پیش از اسلام آوردن



یهودی بوده است، در اواخر دوره عثمان و اوایل خلافت علی علیه السلام وجود داشته است؛ اما افکار او برخلاف تصور برخی از پژوهشگران، پایه تشیع نبوده؛ بلکه پایه‌گذار یکی از فرقه‌های غلاة شیعه، یعنی سبئیة بوده است. (بغدادی، بی‌تا، ص ۲۱ و ۲۳۳/ ابن رسته، ۱۳۶۵، ص ۲۶۵/ الاشعری، ۱۳۶۲، ص ۱۷) با این حال، نه پیش از این دوران و نه پس از آن، خبری درباره او ثبت نشده است. چهره تاریخی او از سال سی هجری پدیدار شده و تا سال ۳۶ هجری حضوری متناوب (نه مداوم) دارد؛ (مسکویه رازی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۴۱۷-۴۵۴/ ابن اثیر، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۷۱۵-۱۷۳۵) و در برخی منابع دیگر، تا چندی پس از شهادت علی علیه السلام نیز حضور او ادامه می‌یابد؛ اما پس از آن، دیگر سخنی از وی به میان نمی‌آید و همان‌گونه که یک‌باره پدیدار شده بود، یک‌باره نیز ناپدید می‌شود. برخی دیگر از محققان معتقدند که تأثیر ابن سبأ در ترویج تشیع امری موهوم است و «ابن سوداء» که لقب وی دانسته شده، در اصل لقب عمار یاسر است. (جعفری، ۱۳۵۹، ص ۷۸) به نظر می‌رسد که این دیدگاه به حقیقت نزدیک‌تر باشد؛ زیرا تلاش‌های عمار یاسر در تبلیغ تشیع، در بیشتر منابع گزارش شده است و شاید حضور وی در مصر، مهم‌ترین عامل شورش مصریان برضد عثمان بوده باشد. حضور مدت‌دار او در مصر و آمدن نخستین شورشیان از سمت مصر (بلاذری، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۳۹۷) این نظر را تقویت می‌کند.

عقیده دیگر این است که حضور قبایل عرب جنوبی (یمنی) در مصر، که شمارشان از اعراب شمالی (عدنانی) بیشتر بود، به آن دلیل که عموماً مدافع علی علیه السلام بودند، زمینه گروش مردم مصر را به تشیع فراهم آورده بود. (جلیلی، ۱۳۸۱، ص ۶۲)

بر اساس گزارش‌های مورخان، بیشتر اعرابی که فتح مصر را به پایان رساندند، از اعراب جنوبی (قحطانی) بودند و بیشتر «خِطَط»<sup>۹</sup> و محله‌های اسکان قبایل در فسطاط،

۹. خطط، جمع خطه است. خطه کردن نوعی مهندسی شهرسازی بود که عرب‌ها در شهر فسطاط، حدود زمین را برای ساختن خانه و اسکان در آن مشخص می‌کردند.

به آنان تعلق داشت؛ (مقریزی، بی‌تا، ج ۲، ص ۸۷-۹۰) اما تأثیر این عامل نیز در گسترش تشیع در مصر اندک بوده است؛ زیرا زعمای معروف اعراب جنوبی از متحدان امویان بودند و حتی برخی از آنها در دوران سفیانیان به امارت رسیدند؛ از جمله: مَسَلْمَة بن مُخلد انصاری، معاویة بن حُدَیج و سعید بن یزید ازدی. از سوی دیگر، به گزارش مورخان، علت اصلی شکست محمد بن ابوبکر، آخرین والی امام علی علیه السلام در مصر، عرب‌های جنوبی بودند. (یعقوبی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۹۹) همچنین معاویه با فرستادن قبایل عرب شمالی به مصر، به توازن قبایل در این سرزمین توجه داشت. به گزارشی، او دستور داد دوازده‌هزار نفر از اعراب شمالی در سال ۴۴ هجری به مصر وارد شوند. (مقریزی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۶۸) آنان با عنوان «مُرابط» و برای تداوم فتوح فرستاده شدند؛ ولی هدف دیگر معاویه افزایش اعراب شمالی در برابر اعراب جنوبی بوده است. چنین به نظر می‌رسد که نشانه‌هایی از علاقه اعراب جنوبی مصر به علی علیه السلام همانند اعراب جنوبی ساکن در عراق و حجاز وجود نداشت.

موضوع دیگری که برخی از پژوهشگران آن را نشانه تشیع مردم مصر در آن روزگار می‌دانند، ورود برخی از اعضای خاندان اهل‌بیت علیهم السلام، به‌ویژه حضرت زینب علیها السلام در سال ۶۲ هجری به مصر است. درباره محل فوت و دفن حضرت زینب علیها السلام، اختلاف بسیاری وجود دارد؛ به‌گونه‌ای که تعیین محل دقیق مقبره وی دشوار است. برخی از مورخان متقدم و محققان جدید، محل دفن آن حضرت را اطراف دمشق می‌دانند؛ (قائدان، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۶۵) محلی که اکنون به زینبیه معروف است. شماری نیز معتقدند که آن حضرت در قبرستان بقیع در شهر مدینه مدفون است. (الامین، بی‌تا، ج ۷، ص ۱۴۰ / حسینی دشتی، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۶۱۴) برخی از مورخان و محققان هم معتقدند که محل رحلت و مقبره او مصر است و جایی که اکنون بارگاهی بر آن بنا شده است، محل اقامت ماه‌های پایانی عمر آن حضرت بوده و در همان جا مدفون است. (عَبْدِلی، بی‌تا، ص ۱۱۶) آنچه به حقیقت نزدیک‌تر می‌نماید، رفتن حضرت

زینب علیها السلام به مصر بر اثر فشار والی مدینه، عمرو بن سعید بن عاص، (بنت الشاطی، ۱۳۴۲، ص ۷۹) و اقامت و رحلت او در آن سرزمین است؛ چنان که یک نسب‌شناس و مورخ شیعی در کتاب خود که به بیان سرگذشت ۳۳ زینب اختصاص داده، این گزارش را تأیید کرده است. (عبیدی، بی تا، ص ۱۱۷ و ۱۴۶) از سوی دیگر، بنا به نقل برخی از سیاحان و جغرافی‌نویسان معروف، مقبره دمشق به حضرت زینب وسطی (ام‌کلثوم)، دختر دیگر علی علیه السلام تعلق دارد. (ابن جُبَیر، ۱۳۷۰، ص ۳۴۲ / حَمَوِی ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۲۰) آنچه به این نوشتار مربوط است این است که آیا رفتن حضرت زینب علیها السلام به مصر و استقبال والی معروف دوران سفیانیان، مسلمة بن مخلد انصاری از او و اسکان آن حضرت در منزل خودش در شهر فسطاط (کحاله، ۱۳۰۴، ج ۲، ص ۹۹) به گسترش تشیع کمک کرده است یا خیر؟

بر واضح است که بی‌تأثیر نبوده است؛ اما چرا والی معروف دوره سفیانیان، که در همراهی و همکاری با معاویه و یزید شهرت فراوانی دارد، (ابن حَجَر عَسْفَلَانِی، ۱۴۱۵، ج ۶، ص ۹۲) به استقبال ایشان می‌آید و او را در منزل شخصی خود اسکان می‌دهد؟ در این باره دو احتمال وجود دارد: یکی اینکه رفتن به مصر و اقامت در آنجا برنامه‌ریزی حساب شده‌ای از جانب دستگاه خلافت بوده است و مسلمة از سوی دربار شام مأمور استقبال از آن حضرت بود تا شاید کمی از سنگینی جنایت هولناک یزید در شهادت امام حسین علیه السلام بکاهد؛ احتمال دیگر این است که وی برای کنترل دقیق رفتار و حرکت حضرت زینب علیها السلام منزل شخصی خود را به او داد. از سوی دیگر، وجود حضرت زینب علیها السلام در مدینه می‌توانست موجب آگاهی مردم و دردسر حکومت شود؛ اما حضور او در مصر که مردمی مطیع‌تر و آرام‌تر داشت، به احتمال زیاد مشکلی برای دولت اموی به وجود نمی‌آورد. نمی‌توان پذیرفت ورود حضرت زینب علیها السلام به مصر، به علت حضور شیعیان در آن سرزمین بوده باشد؛ زیرا هیچ گزارشی از وجود تشیع در مصر در آن روزگار در دست نیست.

### وضعیت شیعیان مصر در دوره سفیانیان (۳۸ تا ۶۴ هجری)

در روزگار سفیانیان، هیچ گزارشی از شیعیان، به جز جمله‌ای که پیش‌تر از مقریزی نقل شد، در دست نیست. هیچ حرکت یا فعالیتی از جانب شیعیان مصری گزارش نشده است. شاید علت اصلی آن، سیاست سخت‌گیرانه معاویه و فرزندش درباره شیعیان بود. به نظر می‌رسد، سخت‌ترین زمان برای شیعه، همان حکومت بیست‌ساله معاویه بود که شیعه هیچ‌گونه مصونیتی نداشت و پیشوایان شیعه در آن روزگار، امام حسن و امام حسین علیهما السلام، «کم‌ترین وسیله‌ای برای برگرداندن اوضاع ناگوار در اختیار نداشتند». (طباطبایی، ۱۳۵۴، ص ۶۲) معاویه به عاملانش دستور داده بود فضایل عثمان را بنویسند و همانند هر فضیلتی که برای «ابوتراب»، علی علیه السلام نقل شده بود، در شأن صحابه جعل کنند. پس از آن در نامه‌ای به عاملان خود دستور داد هر کسی را که متهم به دوستداری علی علیه السلام است، تحت فشار و تعقیب قرار دهند، (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۳۵۷) و از علی علیه السلام و اصحاب وی بدگویی کنند. (الطبری، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۱۲۹) مروان بن حکم به علی بن حسین علیهما السلام می‌گفت: حکومت ما جز با ناسزاگویی به علی علیه السلام پایدار نمی‌ماند. (بلاذری، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۱۸۵)<sup>۱۰</sup>

با نگاهی به برخی حرکت‌ها و خیزش‌های مسلمانان مصری در دوره سفیانیان، روشن می‌شود که جای پای از شیعیان در میان آنها پیدا نیست.

به نظر می‌رسد، شیعیان مصر در دوره سفیانیان، یا از بین رفته یا کاملاً خنثی بودند؛ چراکه در این دوران سه فرصت مهم به وجود آمد، اما خبری از حضور شیعه نیست: یکی اعتراض مصری‌ها به عبدالله بن قیس تجیبی، جانشین والی مصر، عبّاس بن ابوسفیان که برای دیدار برادر به دمشق رفته بود. این اعتراض با خطبه

۱۰. بنا بر برخی گزارش‌ها، امامان شیعه علیهم السلام در این دوره به امور مصر توجه داشتند؛ به‌گونه‌ای که امام حسین علیه السلام از معاویه درخواست کرد تا مالیات روستای ماریه قبطی در مصر بخشیده شود و معاویه نیز پذیرفت. (بلاذری، ۱۳۳۷، ص ۳۱۵)

شدیدالرحن عتبه پس از بازگشت به مصر خاموش شد و به نتیجه‌ای نرسید. (مقریزی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۰۱/ ابن تغری بردی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۱۶۳) در این جریان، هیچ نشانه‌ای از حضور شیعه نمی‌توان یافت.

پس از مرگ معاویه و جانشینی یزید به‌عنوان خلیفهٔ مسلمین، عبدالله بن عمرو بن عاص، حاضر به بیعت با یزید نبود؛ اما سرانجام با اعمال فشار و آتش زدن درب منزلش، به اکراه بیعت کرد. (الکندی، ۱۴۲۸ق، ص ۲۴/ مقریزی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۰۱/ ابن تغری بردی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۷۶) در این مرحله نیز هیچ فرد شیعی در مصر اعتراض نکرد. فرصت سوم زمانی به وجود آمد که یزید بن معاویه مرد و قیام سراسری در بیشتر سرزمین‌های اسلامی در برابر اموی‌ها آشکار شد و حکومت آنان به بخشی از شام محدود گردید. (مسعودی، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۸۸)

در این هنگام عبدالله بن زبیر با فرستادن فردی به نام عبدالله بن جَحدَم، مصر را در قلمرو فرمانروایی خود درآورد. کارگزاران اموی یا اخراج شدند یا مطیع دولت جدید گردیدند. (الکندی، ۱۴۰۷ق، ص ۳۹/ ابن تغری بردی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۱۵) خوارج از این فرصت استفاده کردند و قیام خود را در مصر آشکار ساختند. (الکندی، ۱۴۰۷ق، ص ۴۰/ مقریزی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۳۷) با این حال، هیچ نشانه‌ای از فعالیت شیعیان در این حوادث گزارش نشده است.

پس علل راکد ماندن فعالیت شیعیان مصر در دورهٔ سفیانیان و عدم تظاهر آنها در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی آن روزگار و حتی سال‌های متمادی پس از سفیانیان، چه بوده است؟

به احتمال زیاد، عواملی که در پی می‌آید، در این خصوص مؤثر بوده‌اند:

۱. به نظر می‌رسد، مهم‌ترین علت این بود که شیعیان و طرفداران واقعی علی علیه السلام، در دوران زمامداری محمد بن ابی‌بکر، به‌ویژه در جنگ معروف «مَسْناة» در صفر

سال ۳۸ هجری، کشته یا اسیر گردیدند و جمعی از آنها نیز به سپاه مخالفان پناهنده شدند. (طبری، ۱۳۶۲، ج ۶، ص ۲۶۳۲ / ابن ابی‌الحدید، ۱۳۶۹، ج ۳، ص ۲۲۵)

۲. سران سپاه و اشراف قبایل و مشهورترین فرماندهان و کارگزاران مصری، عثمانی بودند و قبایل و افرادی که به تدریج به مصر می‌آمدند، عموماً از وابستگان به آنها بودند.

۳. نزدیکی مصر به شام و تسلط مستقیم دستگاه خلافت بر این سرزمین، موجب سرکوب هرگونه مخالفتی به‌ویژه از ناحیه شیعیان می‌شد. اموی‌ها در مصر شرایطی ایجاد کرده بودند که امکان قیام در برابر آنها به حداقل برسد؛ به‌گونه‌ای که پس از تسلط والی زبیری، مروان بن حکم نخستین جایی را که پس از شام به قلمرو حکومت خود افزود، مصر بود که به آسانی آن را تصرف کرد. (الکندی، ۱۹۰۸م، ص ۴۸)

از متن گزارش برخی از مورخان این نتیجه حاصل می‌شود که اکثر قریب به اتفاق مردمان مصر در دوران سفیانیان، طرفدار حکومت اموی بودند؛ به‌گونه‌ای که گفته‌اند: «اشراف و بزرگان مصر، در ظاهر با فرستاده عبدالله بن زبیر بیعت کردند و در باطن طرفدار اموی‌ها بودند»؛ (الکندی، ۱۴۰۷ق، ص ۳۹) زیرا به‌محض رسیدن مروان بن حکم به مرزهای مصر، کارگزاران حکومتی مصر و شمار دیگری از اشراف و بزرگان مصری به استقبال او رفتند. (ابن تغری بردی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۱۰)

با نگاهی به تاریخ مصر در دوره‌های پس از سفیانیان، این نکته روشن‌تر می‌شود که تشیع در ۴۵ سال اول ورود اسلام به مصر، ریشه عمیقی ندوانیده بود؛ به‌گونه‌ای که طبق گزارش مقریزی، سنت زشت سبّ علی علیه السلام تا مدت‌ها پس از روی کار آمدن عباسیان، همچنان در برخی از نواحی مصر جاری بود. (مقریزی، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۵۳) در دوران عباسیان، خاندان اموی و افراد وابسته به آنها در مصر، چندین مرتبه در برابر حکومت عباسی دست به قیام زدند. (نصار، ۱۴۰۰ق، ص ۳۲-۳۸)

در قرن سوم هجری، بنا بر گزارشی، مردم شهر اُبله (در مرز بین مصر و فلسطین) شیعیان عثمان بن عفان خوانده شده‌اند. (یعقوبی، ۱۳۴۷، ص ۱۱۹)

از سوی دیگر، نزدیکی اجتماعی و مذهبی مصری‌ها به تشیع در دوران معاصر، این پرسش را به ذهن می‌آورد که علل شباهت بسیار مصری‌ها به شیعیان چیست؟ و چرا آنها در مقایسه با دیگر مسلمانان اهل سنت، محبت بیشتری به اهل بیت علیهم‌السلام دارند؟<sup>۱۱</sup>

پاسخ به این پرسش‌ها، نیازمند تحقیقات گسترده‌ای است که در دایره این نوشتار نمی‌گنجد و البته پژوهشگران بسیاری به این مباحث وارد شده‌اند. به نظر می‌رسد، علل نزدیکی مصری‌ها به تشیع را می‌توان در قالب فرضیه، در موارد ذیل جست‌وجو کرد:

الف) قاطبهٔ مردم مصر بر مذهب شافعی‌اند و این مذهب نزدیک‌ترین نحلهٔ اهل سنت به تشیع است؛

ب) وجود حکومت فاطمیان در حدود سه قرن، و رواج سنت‌ها و آداب شیعی در مصر؛

پ) ورود علویان و سادات به مصر، طی قرون نخستین اسلامی؛

ت) گسترش تصوف در مصر، به‌ویژه شاخه‌هایی از آن که به تشیع نزدیک بودند.

---

۱۱. در مصر سالانه بیش از سه میلیون نفر مزارهای اهل بیت علیهم‌السلام مانند آرامگاه حضرت زینب علیها‌السلام و رأس‌الحسین علیه‌السلام را زیارت می‌کنند. (جعفریان، ۱۳۸۹، ص ۵۳۶) در این کشور، بیشترین نام پس از محمد، علی، و از میان زنان زهرا و فاطمه است. (فلاح‌زاده، ۱۳۸۳، ص ۱۰۹) دانشمندان و علمای مصری در دوره معاصر، عقاید و نظرات بسیار تأییدکننده‌ای دربارهٔ فقه امامیه و شیعیان اثنی‌عشری دارند. (نک: الرضوی، ۱۹۸۸، ص ۲۷-۱۲۳)

### نتیجه

سرزمین مصر را باید یکی از نخستین مراکز حضور شیعیان به شمار آورد؛ زیرا تعدادی از صحابه، که به‌عنوان نخستین شیعیان از آنها یاد می‌شود، در فتح این سرزمین حضور داشتند و تأثیراتی هم بر جای گذاشتند. قیام محمد بن ابوحذیفه و رفتن شماری از مردم مصر برای مخالفت با عثمان بن عفان و طرف‌داری آنان از علی علیه السلام، در جریان بیعت با آن حضرت، نمونه‌هایی از تأثیرات صحابه شیعی در مصر است. انگیزه اصلی مصری‌ها در قیام برضد عثمان و همراهی آنان با علی علیه السلام را باید عدالت‌خواهی و حق‌جویی قلمداد کرد؛ اما نمی‌توان پذیرفت که همه یا بیشتر آنها، اعتقاد شیعی، مبنی بر حقانیت علی علیه السلام برای جانشینی بلافصل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، داشتند. سران و رهبران آنها تفکر شیعی داشتند؛ ولی نشانه‌هایی از حضور تفکرات شیعی در میان اکثریت مردم هویدا نیست. تصرف مصر توسط نیروهای معاویه و بیرون آمدن اولین سرزمین از تحت قیادت علی علیه السلام، تأثیر مهمی در خاموش شدن چراغ تشیع در مصر داشت. حال و هوای مصر در اواخر دوران خلفای نخستین (۲۱ تا ۴۰ هجری) به‌گونه‌ای بود که می‌توانست در صورت تداوم، کانون بزرگی برای تشکیل و تقویت تشیع باشد؛ ولی موفقیت سیاسی معاویه در جبهه عراق، که تصرف مصر توسط نیروهای اموی را در پی داشت، این زمینه را در نطفه خفه کرد و موجب شد تشیع تا مدت‌ها از این سرزمین رخت بربندد؛ زیرا این رخداد باعث شد که شیعیان پرشور مصری در آخرین نبرد با نیروهای اموی قتل‌عام شوند.

رویکردهای معاویه و فرزندش در مسیری قرار داشت که مصر را منطقه‌ای مطمئن و کم‌دردسر برای امویان تبدیل کرد و این سرزمین به‌صورت ولایتی آرام برای اجرای سیاست‌های سفانیان درآمد. در حقیقت، دوره‌های خلفای راشدین و سفانیان در مصر، از منظر تاریخ تشیع، دو اصل متضادند؛ به‌گونه‌ای که از فتح اسلامی تا سال ۳۸ هجری، آغاز شکل‌گیری و دوران رشد تشیع بود؛ و دوران



سفیانیان عصر بریده شدن ریشه‌های تشیع و خشکانده شدن این تفکر شمرده می‌شود. از این‌رو، تشکیل دولت اموی روند تثبیت و تحکیم تشیع را در مصر منقطع کرد و تاریخ را در مسیر دیگری قرار داد.

مصری‌ها نیز مانند شام، نخستین بار از طریق طرفداران و متحدان اموی، همچون عمرو عاص، با اسلام آشنا شدند و از فتح آن در سال بیست تا سال ۶۴ هجری، به جز حدود سه سالی که والیان امام علی علیه السلام در مصر امارت داشتند، والیان و کارگزاران اصلی و اشراف عرب در مصر، متحد و طرفدار دولت اموی بودند. مخالفان علی علیه السلام در مصر، که به «عثمانی» مشهور بودند، پس از تسلط معاویه، رفته‌رفته به «اموی» تبدیل شدند.

از قراین و شواهد پیداست که بیشتر مردم مصر، در عصر سفیانیان، طرفدار حکومت اموی بودند. عدم حمایت مردمی از عبدالله بن عمرو بن عاص، که مخالف خلافت یزید بود، و سهولت تصرف مصر و سرکوب مخالفان اندک اموی توسط مروان بن حکم، می‌تواند دلیلی بر اثبات این مدعا باشد.

از آنجاکه تفکر شیعی در عمق جان سایر مردم جا نکرده بود، در چند فرصت استثنایی که زمزمه‌های مخالفت با سلطنت اموی‌ها در مصر شنیده شد، نام و نشانی از شیعیان این دیار نیست. در روزگار سفیانیان، تشیع به مفهوم پیروان امام علی علیه السلام که حکم به نص یا نصب درباره امامت وی می‌دهند، در مصر یا وجود نداشت یا نام و عملکرد آنها در گزارش‌ها ثبت نشده است.

تولد دوباره تفکرات شیعی در بین شماری از مردم مصر، مربوط به سال‌ها، بلکه سده‌ها پس از روزگار سفیانیان است.

## منابع

۱. ابراهیم زکی، **مراقد اهل البيت في القاهرة**، الارجاع و تعليق محیی‌الدین حسین یوسف الاسنوی، ط. الخامسة، قاهره، مطبوعات و رسائل العشيرة الحمديه، ۱۴۱۷ق.
۲. ابن ابی‌الحديد، **جلوة تاريخ در شرح نهج‌البلاغه**، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نی، ۱۳۶۹.
۳. ابن اثیر، **عزالدين علی، تاريخ كامل**، ترجمه حسین روحانی، ج دوم، تهران، اساطير، ۱۳۷۴.
۴. \_\_\_\_\_، **أسد الغابة في معرفة الصحابة**، تحقيق از شيخ محمد معوض و عادل احمد عبدال موجود، بيروت، دارالکتب العلميه، بی‌تا.
۵. ابن اعثم کوفی، **محمد بن علی، الفتوح**، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، تصحيح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.
۶. ابن تغری بردی، **ابوالمحاسن یوسف، النجوم الزاهرة في ملوک مصر و القاهرة**، تحقيق محمدحسین شمس‌الدین، بيروت. دارالکتب العلميه، ۱۴۱۳ق.
۷. \_\_\_\_\_، **المنهل الصافي و المستوفی بعد الوافی**، حققه محمد محمد امین، قاهره، دارالکتب المصریه، ۱۹۹۹م.
۸. ابن جبیر، **محمد بن احمد، سفرنامه ابن جبیر**، تصحيح ویلیام رایت، ترجمه پرویز اتابکی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰.
۹. ابن حجر عسقلانی، **احمد بن علی، الاصابة في تمييز الصحابة**، تحقيق احمد عبدال موجود و علی محمد معوض، بيروت، دارالکتب، ۱۴۰۵ق.
۱۰. ابن حزم اندلسی، **محمد بن علی بن احمد، جمهرة الأنساب العرب**، بيروت، دارالکتب العلميه، ۱۴۱۸ق.
۱۱. ابن حوقل، **صورة الارض**، بيروت، المیاط، ۱۹۷۹م.
۱۲. ابن خردادبه، **مسالك و ممالک**، ترجمه سعید خاکرند، تهران، میراث ملل، ۱۳۷۱.
۱۳. ابن خلکان، **ابوالعباس شمس‌الدین احمد، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان**، تحقيق محکمة محیی‌الدین عبدالحمید، قاهره، مكتبة النهضة، ۱۳۶۷.
۱۴. ابن دقماق، **محمد بن ایدم العلائی، الإنتصار لواسطة عقد الأمصار**، قسم اول، بيروت، دارالآفاق الجديده، بی‌تا.
۱۵. ابن رسته، **احمد بن عمر، اعلاق النفیسه**، ترجمه دکتر حسین قره چانلو، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵.

۱۶. ابن سعد، محمد بن منیع کاتب واقدی، **الطبقات الكبرى**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.
۱۷. ابن ظهیر، **الفضائل الباهرة فی محاسن مصر و القاهرة**، تحقیق، مصطفی السقا و کامل المهندس، قاهره، دارالکتب، ۱۹۶۹م.
۱۸. ابن عبدالحکم، عبد الرحمن بن عبدالله، **فتوح مصر و اخبارها**، لیدن، ۱۹۲۰.
۱۹. ابن عماد حنبلی، ابوالفلاح عبدالحی، **شذرات الذهب فی اخبار من ذهب**، بیروت، المكتب التجاری، بی تا.
۲۰. ابن کلی، هشام بن محمد، **جمهرة النسب**، روایت ابی سعید شکرى عن ابی حبیب، تصحیح عبدالستار احمد فراج، بیروت، بی تا.
۲۱. ابن ندیم، محمد بن اسحاق، **الفهرست**، ترجمه محمد رضا تجدد، تهران، اساطیر و گفت و گوی تمدن ها، ۱۳۸۱.
۲۲. ابن هلال ثقفی کوفی، ابراهیم بن محمد، **ترجمة الغارات**، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱.
۲۳. اشعری قمی، سعد بن عبدالله، **المقالات و الفرق**، مقدمه و تصحیح محمدجواد مشکور، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
۲۴. الاشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل، **مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین**، ترجمه محسن مؤیدی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۲.
۲۵. الامین، محسن، **اعیان الشیعه**، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
۲۶. \_\_\_\_\_، **اعیان الشیعه**، بیروت، دارالمعارف، ۱۹۵۸م.
۲۷. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، **مسالك و ممالک**، ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله تستری، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۴۷.
۲۸. انصاری دمشقی، شمس الدین محمد بن ابی طالب، **نخبة الدهر فی عجایب البر و البحر**، ترجمه سید حمید طیبیان، تهران، اساطیر، ۱۳۸۲.
۲۹. بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر، **الفرق بین الفرق**، تصحیح محیی الدین عبدالحمید، قاهره، مكتبة محمد صبیح و اولاده، بی تا.
۳۰. البکری، ابوعبدالله بن عبدالعزیز، **جغرافیه مصر**، تحقیق مصطفی السقا، قاهره، لجنه، ۱۹۸۸م.

۳۱. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، **انساب الاشراف**، تحقیق شیخ محمدباقر المحمودی، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۴ق.
۳۲. \_\_\_\_\_، **فتوح البلدان**، ترجمه محمد توکل، تهران، نقره، ۱۳۳۷.
۳۳. بنت الشاطی، عایشه، **زینب بانوی قهرمان کربلا**، ترجمه سیدرضا صدر، تهران، کانون پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۴۲.
۳۴. جعفری، حسین، **تشیع در مسیر تاریخ**، ترجمه محمدتقی آیت‌اللهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۹.
۳۵. جعفریان، رسول، **تاریخ سیاسی اسلام**، قم، دلیل ما، ۱۳۷۳.
۳۶. \_\_\_\_\_، **اطلس شیعه**، ج سوم، تهران، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۸۹.
۳۷. \_\_\_\_\_، **حیات فکری و سیاسی امامان شیعه**، قم، انصاریان، ۱۳۷۶.
۳۸. جلیلی، مهدی، «گرایش‌های شیعی در مصر تا میانه سده سوم هجری»، **مطالعات اسلامی**، ش ۵۵، ۱۳۸۱.
۳۹. جیهانی، ابوالقاسم بن احمد، **اشکال العالم**، ترجمه علی بن عبدالسلام کابت، تعلیقات فیروز منصوری، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.
۴۰. حسینی دشتی، سیدمصطفی، **معارف و معاریف**، تهران، مؤسسه فرهنگی آرایه، ۱۳۸۵.
۴۱. حمّوی، یاقوت بن عبدالله، **مُعجم البلدان**، تحقیق عبدالعزیز الجندی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ق.
۴۲. رضوی، السیدمرتضی، **آراء علما مصر المعاصرین حول الشیعة الامامیه**، بیروت، دارالهادی، ۱۹۸۸م.
۴۳. زین عاملی، محمدحسین، **شیعه در تاریخ**، ترجمه محمدرضا عطاپی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰.
۴۴. سبحانی، جعفر، **الشیعة فی موكب التاريخ**، قم، معاونت شئون‌التعلیم و البحوث، ۱۴۱۳ق.
۴۵. سمعانی، عبدالکریم بن محمد بن منصور التمیمی، **الانساب**، تحقیق عبدالله عمر البارودی، بیروت، دارالجنان، ۱۴۰۸ق.
۴۶. شفیع، مصطفی، «شیعه در مصر»، **آئینه پژوهش**، ش ۸۶، تیر و خرداد ۱۳۸۳.
۴۷. شهرستانی، عبدالکریم بن احمد، **الملل و النحل**، تحقیق محمد سید گیلانی، بیروت، دارالمعرفه، بی‌تا.
۴۸. صالح الوردانی، **الشیعة فی المصر من الامام علی بن ابی‌طالب**، حتی امام خمینی، قاهره، مکتبه مدبولی، ۱۹۹۳م.

۴۹. صفدی، صلاح‌الدین خلیل بن ابیک، کتاب الوافی بالوقایات، تحقیق ماهر جراره، تهران، جهان، ۱۳۸۱.
۵۰. طباطبایی، محمدحسین، شیعه در اسلام، ج ششم، تهران، کتابخانه بزرگ اسلامی، ۱۳۵۴.
۵۱. طبری، محمد بن جریر، (۱۴۰۸)، تاریخ الرُّسُل و المُلُوک، تحقیق ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالمعارف، ۱۴۰۸ق.
۵۲. \_\_\_\_\_ تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج دوم، تهران، اساطیر، ۱۳۶۲.
۵۳. طوسی، حسن بن علی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، تصحیح حسن مصطفوی، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۴۸.
۵۴. عبدالمنعم الشامی، عبدالعال، مُدُن مصر و قُراها عند یاقوت الحموی، کویت، جامعة الکویت، ۱۴۰۸ق.
۵۵. عبیدلی، ابوالحسن، یحیی بن حسن، اخبار الزینبات، قم، کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، بی‌تا.
۵۶. عسکری، مرتضی، عبدالله بن سبأ و دیگر افسانه‌های تاریخی، ترجمه احمد فهری زنجانی و دیگران، ج سوم، قم، مجمع علمی اسلامی، ۱۳۶۵.
۵۷. فلاح‌زاده، محمد مهدی، جمهوری عربی مصر، آشنایی با کشورهای اسلامی (۱)، تهران، ابرار معاصر، ۱۳۸۳.
۵۸. قائدان، اصغر، تاریخ اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه، تهران، معشر، ۱۳۸۰.
۵۹. قاضی نعمان، محمد تمیمی مغربی، شرح الاخبار، تحقیق سیدمحمد حسینی جلالی، قم، اسلامی، ۱۴۰۹ق.
۶۰. قزوینی، زکریا بن محمود، آثار البلاء و اخبار العباد، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی، تهران، اندیشه جوان، ۱۳۶۶.
۶۱. کاشف، سیده اسماعیل، مصرفی عصر الولاة، قاهره، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۸۸م.
۶۲. کحاله، محمدرضا، اعلام النساء فی العالم العرب و الاسلام، ط. الخامسة، بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۳۰۴.
۶۳. الکندی محمد بن یوسف، تاریخ ولاة مصر و یله کتاب تسمية قضاتها، بیروت، مؤسسة الکتب الثقافه، ۱۴۰۷ق.
۶۴. \_\_\_\_\_ اخبار قضاة مصر، تحقیق الدكتور علی عمر، قاهره، مكتبة الثقافة الدينية، ۱۴۲۸ق.

۶۵. \_\_\_\_\_ کتاب الولاية و کتاب القضاة، تصحيح رفن گست، بيروت، مطبعة اليسوعين، ۱۹۰۸ م.
۶۶. المرغی، جاسم عثمان، الشيعة في مصر، تهران، مؤسسة الوفا، ۱۴۱۲ ق.
۶۷. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج دوم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۶۰.
۶۸. مسکویه رازی، ابوعلی، تجارب الامم، ترجمه دکتر ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، ۱۳۶۶.
۶۹. مظفر، محمدحسین، تاریخ شیعه، ترجمه سیدمحمدباقر حجتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸.
۷۰. مغنیه، محمدجواد، شیعه کیست و تشیع چیست؟ ترجمه علی‌اکبر کسمایی، ج سوم، تهران، اقبال، ۱۳۶۰.
۷۱. مقدسی، محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان، ۱۳۶۱.
۷۲. مؤلف مجهول، حدود العالم من المشرق الى المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲.
۷۳. مقریزی، تقی‌الدین ابی‌العباس احمد بن علی، کتاب المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار (معروف به خطط مقریزی)، ط. الثانية، بغداد، بی‌نا، (چاپ افسست)، بی‌تا.
۷۴. \_\_\_\_\_ البيان و الاعراب عما بأرض مصر من الاعراب، تحقیق عبدالمجید عابدین، قاهره، عالم الکتب، ۱۹۶۱ م.
۷۵. نصار، حسین، التورات الشعبية فی مصر الاسلامیه، قاهره، منشورات اقرء، ۱۴۰۰ ق.
۷۶. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشيعة، نجف، المكتبة المرتضوية، ۱۳۵۵.
۷۷. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، البلدان، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۴۷.
۷۸. \_\_\_\_\_ تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، ج پنجم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.